

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده تقیه
موضوع جزئی: قلمرو تقیه - جهت دوم: بخش دوم کلام محقق خویی و بررسی آن مصادف با: ۲ جمادی الاولی ۱۴۴۰
_ کلام امام خمینی (ره) درباره مورد هفتم (برائت از امیرالمؤمنین) جلسه: ۲۶
تاریخ: ۱۹ دی ۱۳۹۷

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

خلاصه جلسه گذشته

کلام در بخش دوم مطالبی بود که مرحوم آقای خویی درباره روایات مربوط به برائت از امیرالمؤمنین و سایر ائمه مطرح کرده‌اند. ایشان در بخش دوم در پی اثبات این مطلب است که ترک تقیه و تقیه در مورد برائت از امیرالمؤمنین یکسان است و هیچ ترجیحی برای طرفین مسئله وجود ندارد. دو روایت هم که به نوعی جواز و ترخیص از آن‌ها استفاده می‌شود، یکی را فرمودند که از آن ترجیح استفاده نمی‌شود.

ادامه بخش دوم کلام محقق خویی

روایت محمد بن مروان که درباره ماجرای میثم وارد شده، باقی مانده است. روایت از امام صادق (ع) است که فرمود «ما مُنِعَ میثم من التقیة، فوالله لقد عَلِمَ أَنَّ هَذِهِ الْآیَةَ نَزَلَتْ فِي عَمَارٍ وَأَصْحَابِهِ إِلَّا مِنْ أَكْرَهٍ وَ قَلْبُهُ مَطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ». ایشان میفرمایند در این روایت دو احتمال است که یکی از آنها قابل قبول نیست.

احتمال اول

احتمال اول این است که ما مَنَعَ را به صیغه معلوم بخوانیم و بر این اساس «ما» استفهامیه می‌شود و لذا معنای «ما مَنَعَ میثم من التقیة»، این است که چه چیز باعث شد که میثم از تقیه خودداری کند. بر این اساس امام در صدد توییح و سرزنش میثم بر ترک تقیه است و اینکه چرا خودش را در معرض هلاک انداخت؟ قهراً اگر این معنا باشد دلالت بر رجحان تقیه نسبت به ترک تقیه می‌کند.

لکن ایشان این احتمال را رد کرده و می‌گویند ما نمی‌توانیم به صیغه معلوم بخوانیم. چون اگر به صیغه معلوم باشد، میثم باید منصوب باشد یعنی ما مَنَعَ میثماً، چه چیز میثم را بازداشت از اینکه تقیه کند، چون میثم منصرف است و نیاز به تنوین نصب دارد؛ لذا این احتمال به جهت ادبی منتفی است و در هیچ نسخه‌ای ندیدیم که به صورت منصوب «میثماً» نوشته باشند، بلکه همه به همین ترتیب نوشته‌اند.

پس این احتمال که بر اساس آن تقیه بر ترک تقیه رجحان پیدا می‌کند، مردود است.

احتمال دوم

احتمال دوم این است که به صیغه مجهول خوانده شود، «ما مُنِعَ میثمُ عن التقیة». اگر این معنا مورد نظر باشد، «ما» می‌شود نافی و معنای روایت این می‌شود: لم تكن التقیة فی حقه ممنوعة، یعنی میثم از تقیه ممنوع نشده بود، بلکه هر دو را

می توانست انجام دهد؛ طبق این احتمال هیچ رجحانی برای طرفین ثابت نمی شود بلکه جواز و ترخیص از آن استفاده می شود، یعنی میثم می توانست تقیه کند و منعی برای او نبود منتهی او خودش قتل را اختیار کرد. طبق این احتمال دیگر توییح میثم استفاده نمی شود بلکه لا یدل علی مدحه و لا یدل علی قدحه؛ اگر رجحان تقیه و یا ترک تقیه از این روایت بدست نیاید، کأن امام در پاسخ به این اعتراض که چرا میثم قتل را اختیار کرد و تقیه نکرد، فرمودند تقیه هم می توانست بکند ولی خودش قتل را اختیار کرد لذا از این احتمال نه مدح و نه قدح استفاده نمی شود. البته محتمل است که این به نوعی دال بر مدح میثم هم باشد یعنی با اینکه می توانست تقیه کند، اما او به خاطر شدت علاقه اش به امیرالمؤمنین، ترک تقیه را اختیار کرد و خودش را در معرض قتل قرار داد و این چه بسا از شدت ایمان و علاقه او باشد.

بعد می گویند درست است که معنای مدح او را می توانیم استفاد کنیم اما در عین حال دلالت بر ارجحیت ترک تقیه نمی کند همانطور که قبلاً هم گفتیم طبق این روایت چه بسا وجه اینکه میثم خودش را در معرض قتل قرار داد این بود که او یقین داشت که کشته می شود و لذا او این راه را با سربلندی اختیار کرد که دیگر مؤونه زائدی بر او تحمیل نشود.

پس مجموعاً ایشان ادعا می کنند که این روایات یا ارجحیت قتل بر تقیه را می رساند و یا حداقل تساوی قتل و تقیه را. اما اینکه تقیه نسبت به قتل رجحان داشته بشد از این روایات استفاده نمی شود.^۱

سوال:

استاد: همان موقع عمار هم شاخص بوده. ببینید این مسئله بستگی به موضوع تقیه و یا به تعبیر دیگر متقی فیه دارد، اینکه تقیه در چه زمان و مرحله ای و برای چه منظوری واقع شود، بخش زیادی به همه این امور با هم بر می گردد، مثلاً فرض کنید که اگر یک پیشوا و مجتهد در یک موضوعی تقیه می کند که آن عوارض را ندارد، می توانیم بگوییم که جایز نیست؟ لذا این بستگی دارد به این که تقیه از ناحیه چه کسی و در چه موضوعی صورت بگیرد، مثلاً اگر مجتهدی بخواهد تقیاً شرب خمر کند، یا شرب النبیذ کند یا شرب المسکر کند و یا وضو به صورت غیر متعارف بگیرد، این شخص اگر این کار را انجام دهد و منجر به این شود که جمع زیادی از راه و رسم و مناسک دینی فاصله بگیرند، این طبیعتاً جایز نیست ولی ممکن است در یک مسئله ای مهم تر از این که چنین عوارض ندارد جایز باشد.

سوال:

استاد: ببینید ما این روایات دال بر جواز را داریم، بالاخره مثل مرحوم خوئی جواز را هم استفاده می کند، روایت محمد ابن مروان، عبدالله ابن عطاء، اینها دلالت بر جواز می کنند و اگر کسی جواز را اختیار کند این آثار را ندارد؟ اما اینکه یک عالم و یک شخصی در حد یک مجتهد بخواهد این کار را کند، این به حسب شرایط و موقعیت ها فرق می کند و من عرض می کنم که در تقیه باید موقعیت و شرایط زمانی را هم در نظر گرفت. شاید در مورد یک حکم فرعی تقیه جایز نباشد اما

^۱. التنقیح ج ۵ ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

در مورد انکار اصل خداوند جایز باشد. این تابع قاعده اهم و مهم است، مخصوصاً اگر مشروعیت تقیه مستند به این قاعده اهم و مهم باشد، بیشتر خودش را نشان می‌دهد.

بررسی بخش دوم کلام محقق خوئی

به هر حال این مطلبی است که مرحوم آقای خوئی در این مقام فرمودند. اصل این که این دو روایت به نوعی دلالت بر جواز میکنند، روشن است و توجیهاتی که در مورد عمل میثم هم ذکر شد (به ضمیمه برخی از توجیهات دیگر) باز اینجا قابل قبول است.

إنما الکلام در این که با روایات دال بر حرمت تقیه را چه کنیم؟ مشکل اصلی با مرحوم آقای خوئی در همان بخش اول سخنان ایشان است که روایت مسعدة را که دلالت بر حرمت قتل و عدم جواز تقیه می‌کند را کنار گذاشتند. اگر ما باشیم و این دو روایت، این دو روایت دلالت بر جواز می‌کنند و ما خودمان هم در طایفه دوم به این روایات اجمالاً اشاره کردیم و در مورد میثم هم عرض کردیم توجیهاتی وجود دارد اما این لطمه‌ای به نتیجه نمی‌زند. مهم این است که بالاخره ما یک طایفه از روایات داریم که دلالت بر حرمت تقیه و عدم جواز قتل می‌کند و یا به تعبیر دیگر دلالت بر جوب براءت می‌کند. بنابر این کلام مرحوم خوئی به نظر ما تمام نیست.

کلام امام خمینی (ره) درباره روایات براءت

امام (ره) در اینجا به طور کلی در بین این سه طایفه، روایات دال بر حرمت قتل را اخذ کردند، یعنی وجوب تقیه و لزوم تقیه در این مورد. چهار مطلب و یا چهار دلیل ایشان ذکر می‌کند به این معنا که می‌گوید با وجود این ادله رفع از این روایات مشکل است.

دلیل اول: آیه «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»، رسماً نهی کرده از اینکه انسان خودش را در معرض هلاکت قرار بدهد. اطلاق این کلام تا مادامی که دلیل حاکم یا استثنائی نسبت به این نیامده اقتضا می‌کند که در این جا هم انسان خودش را در معرض هلاکت قرار ندهد. پس اطلاقات و عمومات ناهیه از تعریض النفس للقتل و الهلاک، اقتضا می‌کند که انسان خودش را در معرض قتل و هلاکت قرار ندهد و این هم یکی از مواردش است و لذا آن اطلاقات و عمومات شامل اینجا هم می‌شود.

دلیل دوم: اخبار تقیه است، مجموعاً روایاتی که دلالت بر مشروعیت تقیه می‌کند، همه آن‌ها دلالت دارد بر اینکه اگر خوف ضرری باشد، انسان می‌تواند همراهی کند حتی با کفار لساناً أو عملاً علی خلاف اعتقاد. پس اطلاق و عموم اخبار تقیه شامل این جا هم می‌شود.

سوال:

۱. سوره بقره آیه ۱۹۵.

استاد: در جایی که خوف ضرر باشد، بالاخره این عمومات و اطلاقات اقتضا دارد که تقیه صورت بگیرد مخصوصاً روایت «لا دین لمن لا تقیه له»، «لا ایمان لمن لا ایمان له» و یا آن روایت که فرمود گاهی ضرر کسانی که تقیه نمی‌کنند بر ما از ضرر ناصبی بیشتر است. این‌ها به وضوح دلالت بر لزوم تقیه می‌کند پس فی الجمله اطلاق و عموم اخبار تقیه اقتضا دارد که در اینجا نه تنها تقیه مشروع بلکه لازم است. دلیل سوم: حکم عقل به لزوم حفظ نفس است.

امام می‌فرماید رفع ید از اینها به مثل این دو روایتی که لا تفید علماً و لا عملاً و سند درستی هم ندارند، صحیح نیست. یعنی ما در مقابل اینها آن ادله قوی و محکم را داریم و نمی‌توانیم از آنها دست برداریم. توجه به این نکته لازم است که پارادایم‌ها در استنباط و اجتهاد خیلی مهم است، یعنی زیر ساخت‌ها را نمی‌توانید در مقام اجتهاد نادیده بگیرید. به هر حال آن عمومات و اطلاقات، حکم عقلی قطعی فوق این روایات و ادله خاصه است.

پس امام می‌گویند قرآن و آیه داریم، اخبار در مورد تقیه داریم، حکم عقل به لزوم حفظ نفس داریم و ما اهتمام شارع را هم به وضوح می‌دانیم؛ یعنی شارع به مسئله حفظ نفس اهمیت می‌دهد همه اینها به ضمیمه این روایاتی که خواندیم مثل روایت مسعدة که مشتمل بر تکذیب آن مطالبی است که به امیرالمؤمنین نسبت داده شده است. به امیرالمؤمنین نسبت داده شده فرمود: لا تبرؤوا منی و نهی کرده است از برائت یعنی تقیه حرمت دارد. روایت مسعدة را داریم که سندش هم خوب است، رسماً و صریحاً گفته که این نسبت کذب است. اگر در جایی امیرالمؤمنین مطلبی را فرموده و یک روایت دیگری گفته آنچه که حضرت گفته کذب است و سند هر دو هم خوب است؛ معلوم است که این روایت ناظر به آن دیگری است. پس ما این ادله را داریم؛ آیه قرآن، حکم عقل، روایات تقیه و این روایت خاصه که مشتمل بر کذب آن اخبار است. آنگاه چطور می‌توانیم از همه اینها به واسطه چند روایت دست برداریم در حالی که لا تفید علماً و لا عملاً و لم نجد فیها ما یسلم سنداً یعنی ما یک روایت که سندش خوب و سلیم از اشکال باشد را پیدا نکردیم. حال آیا واقعاً می‌شود از همه این امور به واسطه دو روایت دست برداشت؟

یکوقت شما می‌گویید سند این روایت قوی است و اصحاب عمل کردند و مشهور است، این بحث‌اش جداست؛ ولی این روایات نه مشهورند و نه سندشان قوی است. پس آنچه که مطابق با قرآن و عقل است، معلوم است که رجحان دارد و ما نمی‌توانیم قوتی که آن ادله دارند را به خاطر این دو روایت نادیده بگیریم. عبارت ایشان این است: «أن رفع الید أن تلک الروایات المشتملة علی تکذیب ما نُسب إلی علی (ع) و عن أخبار التقیه و عن قوله تعالی لا تلقوا بأیدیکم إلی التهلکة» و حکم العقل به لزوم حفظ النفس و اهتمام الشارع به، لا یمكن بمثل تلک الروایات التی لا تفید علماً و لا عملاً و لم نجد فیها ما یسلم سنداً.^۱ این مطلبی است که ایشان می‌گویند و به نظر می‌آید که این حرف تمام است.

۱. الرسائل الفقهية و الأصولية، رسالة التقية ص ۲۱.

دلیل چهارم: بعد در ادامه میفرماید آن مطلبی که شیخ مفید ادعا کرد که استفاض عن امیرالمؤمنین که وقتی به شما گفته می‌شود از ما تبری بجوید ولی شما این کار را نکنید چون کسی که تبری کند نه دنیا دارد نه آخرت؛ ایشان ادعای استفاضه کرده. ولی امام می‌فرماید ادعای شیخ مفید موجب علم و یقین نیست چون «لم نعر علی روایة واحدة بمضمون ما ذکره» یعنی ما یک روایت هم پیدا نکردیم که چنین مضمونی در آن ذکر شده باشد. بعد می‌گوید بعضی از آن مضامینی که شیخ مفید ادعای استفاضه آن را کرده، موافق بعضی از روایات ضعیفی است که خواندیم و جزء این سه طایفه از روایات بود لکن در مقابلش روایاتی بود که از نظر سندی محکم هستند و ما نمی‌توانیم آن‌ها را در مقابل اینها کنار بگذاریم.

علاوه بر این در ادعای شیخ مفید چیزی وجود دارد، که از آن رایحه کذب و جعل استشمام می‌شود. علت این که امام مقابل ادعای شیخ ایستاده با این که مطابق آن بعضی از روایات هم هست، این است که شیخ مفید ادعای استفاضه کرده و إلا روایاتی با این مضمون هم نقل شد. لکن امام آنها را چون از نظر سندی قبول ندارد، به آنها نپرداخته و فقط به ادعای استفاضه شیخ مفید پرداخته که این مفید علم نیست برای اینکه اگر بخواهیم مقایسه کنیم سب، شتم، لعن و برائت را، کدام یکی از اینها اشد از دیگری است؟ ایشان می‌فرماید سب، شتم و لعن از تلفظ به برائت اشد است، آن هم برائتی که ائمه فرموده اند لایقده فیهم و لا ینقصهم. خود امام صادق فرمود عیب ندارد تبری بجوید چون به ما آسیبی نمی‌رسد. این عین تعبیر روایت است که آن را در روایات دال بر جواز خواندیم. بنابراین ادعای استفاضه شیخ مفید هم در این مسأله به هیچ وجه مورد قبول نیست.

امام می‌فرماید: ما یقین داریم که شارع راضی نیست به مدّ الأعناق فی مقابل إظهار البرائة نیست. ما یقین داریم که به خاطر یک اظهار برائت حاضر نیست خون‌ریزی شود، مخصوصاً اینکه در مورد انکار خدا و نبی اکرم این اجازه داده شده، وقتی ما در این امور اجازه داریم، در مورد ائمه مسئله کاملاً واضح و روشن است.

لذا در مجموع امام (ره) معتقدند که ما نمی‌توانیم از روایات دال بر وجوب برائت دست برداریم با توجه به این جهات. عبارت ایشان این است: «و لا یخفی أن رفع الید عن تلک الروایات...»، این تلک الروایات خصوص روایات دال بر وجوب است. پس ظاهر عبارت امام این است که قتل را جایز نمی‌داند و ضرورت تقیه از این عبارات استفاده می‌شود و لذا در مورد قضیه میثم ایشان می‌فرماید اگر چه معروف است و إجمالاً ثابت شده این قضیه ولی لعلّ این قضیه فی واقعه باشد و یا او یقین داشت که عبید الله او را به قتل می‌رساند چه برائت بجوید چه نجوید و لذا برائت او هیچ تأثیری به حال او نداشته.

این استدلال و بیان امام درباره این روایات است.

به نظر ما هم حق همین است که خلاصه با وجود آن عمومات و اطلاقات، با آن حکم عقل، با این روایاتی که مشتمل بر تکذیب ما نُسبَ إلی امیرالمؤمنین است و با وجود این که در برخی روایات عدم جواز تقیه وارد شده که تبری نجوید ولی سب و لعن کنید در حالی که سب و لعن اشد از برائت است و مخصوصاً این که مذاق شارع را می‌دانیم که شارع به

مسئله نفوس اهتمام دارد و راضی نیست که به خاطر اظهار براءت کسی کشته شود، برای انسان اطمینان ایجاد می‌شود که در این مورد تقیه لازم است و حداقل این است که مشروعیت دارد و اشکالی ندارد. اگر گفتیم که مشروعیت را می‌رساند، این همان چیزی است که آقای خوبی هم به آن رسیده، منتهی ایشان اجمالاً ارجحیت قتل را پذیرفت ولی راهش متفاوت است ولی ظاهر بیان امام این است که تقیه لازم است نه این که صرفاً مشروع باشد.

تا اینجا جهت دوم بحث در قلمرو تقیه تمام شد.

بحث جلسه آینده

جهت سوم

جهت سوم مربوط می‌شود به قید مندوحه، آنهم تأثیر دارد در قلمرو تقیه؛ وقتی ما سخن از قلمرو تقیه می‌کنیم، یک جهتش این است که آیا قلمرو تقیه آنقدر وسیع است که اگر جایی چاره‌ای وجود داشته باشد، آنجا را هم می‌گیرد و یا آنقدر وسیع نیست و اگر چاره‌ای باشد که انسان تقیه نکند و فرار کند از همراهی، آن راه چاره را دنبال کند.

اینهم یک جهت مهمی در قلمرو تقیه است که إنشاء الله جلسه بعد بررسی می‌کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»